حرمت تکفیر در نگاه علمای اهل سنت

آخوند ابوبکر خوجملی امام جمعه اهل سنت نگین شهر

شکّی نیست که تکفیر (یعنی حکم به خروج شخصی از قلمرو اسلام) بدون حجّت قاطع و برهان آشکارتر از خورشید است؛ همان‌گونه که از بزرگ‌ترین گناه کبیره است؛ زیرا حکم کنندهٔ به آن یا قائل و معتقد به آن در مورد مسلمان به طور ناحقّ، کافر است؛ به شرط آن‌که به همراه اعتقاد باشد؛ همان‌گونه که در کتاب «الدرّ المختار»[1] آمده است:

کسی که به مسلمانی بگوید: ای کافر! باید تعزیر شود. آیا اگر مسلمانی اعتقاد به کفر مسلمانی داشته باشد کافر است؟ بله! اگر اعتقاد نداشته باشد خیر. به این حکم فتوا داده شده است و در روایتی نبوی آمده است.

هر کس به برادر دینی‌اش بگوید: ای کافر! به یکی از آن‌ها این نسبت بر می‌گردد؛ اگر واقعیّت همان باشد که گفته است آن طرف مقابل کافر می‌شود و در غیر این‌صورت به خودش بر می‌گردد. پیامبر(ص) فرموده است: هیچ کس به دیگری نسبت فسوق و کفر نمی‌دهد مگر آن‌که به خودش بر می‌گردد؛ به شرط آن‌که طرف مقابل مستحقّ این نسبت نباشد.

روش تکفیر، خطرناک‌ترین شیوه برای از بین بردن پاکی مسلمانان و مباح شمردن خون آن‌ها و غارت اموالشان است؛ زیرا به پشتوانه حکم شرعی این کار انجام می‌شود؛ هر چند حکم باطلی باشد. ما امروزه این شیوه را در جهان اسلام در قالب انفجارها، ذبح کردن‌ها و کشتن گروه‌های مسلمان؛ کودکان، زنان، گنهکاران و بی‌گناهان شاهد هستیم؛ در حالی‌که این افراد مدّعی هستند در راه خدا و برای برپایی حکومت اسلامی عادل مجاهده می‌کنند. عجیب این است که این نوع از تکفیر هیچ ریشه و اساسی در منابع مشهور و معتبر مذاهب اسلامی ندارد. به همین دلیل این مقاله با عنوان «حرمت تکفیر نزد دانشمندان اهل سنّت» را تهیّه کردم تا مشخّص شود که تکفیر با این شیوه نزد بزرگان مذاهب اسلامی، محدّثان و

مفسّران مردود است.

حرمت تکفیر نزد عموم اهل سنت و جماعت

بزرگان اهل‌سنّت گفته‌اند: از جمله شرایط سنّت و جماعت این است که کسی

از اهل‌قبله را تکفیر نکند. از برخی از آن‌ها در مورد «فاجر» و «بَرّ» سوال شد؛

پاسخ دادند: فاجر، فرد فاسق از اهل اسلام و «بَرَ» فرد عادل و معتدل از اهل اسلام است. روایتی از پیامبر اکرم(ص) وارد شده که فرمود: هیچ‌کس با گناه از اهل اسلام بیرون نمی‌رود[2].

قاعده: هر کس اسلامش ثابت شده، با شکّ از بین نمی‌رود.

پیشوایان اهل‌سنّت و جماعت بر این قاعده اجماع دارند. ورع و تقوای آن‌ها از همه مردم بیشتر است. تکفیر مسلمان مسأله بسیار خطرناکی است. بدون دلیل و برهان نباید وارد آن شد. تا جایی که راه دارد باید از آن دوری کرد. پیامبر اکرم از تکفیر یکدیگر بدون دلیل قاطع نهی کرده است. ایشان فرموده است: هر کس به برادر دینی‌اش بگوید: ای کافر! این نسبت به یکی از آن‌ها بر می‌گردد؛ اگر واقعیّت همان باشد که گفته است آن طرف مقابل کافر می‌شود و در غیر این‌صورت به خودش بر می‌گردد[3].

در کتاب «الحاوي الكبير» آمده است که اهل‌سنّت و جماعت کسانی هستند که ده ویژگی در آن‌ها باشد:

در مورد خداوند متعال کلامی که لایق صفات او نباشد نمی‌گوید.

اقرار می‌کند که قرآن، کلام خداوند متعال است و مخلوق نیست.

در نماز جمعه و عید فطر و قربان پشت سر هر امام جماعت صالح یا فاجری شرکت می‌کند.

تقدیر –خوب و بدش- را از خداوند متعال می‌داند.

مسح بر روی کفش را جایز می‌داند.

بر ضدّ حاکم جامعه با شمشیر (قدرت) خروج نمی‌کند.

ابوبکر، عمر، عثمان و علی را بر دیگر صحابه ترجیح می‌دهد.

هیچ کسی از اهل‌قبله را به واسطهٔ گناهی تکفیر نمی‌کند.

بر مرده از اهل‌قبله نماز می‌خواند.

جماعت را رحمت و تفرقه را عذاب می‌داند[4].

محقّق «ابن‌هُمام» در اواخر «تحریر» گفته است: جهل بدعت‌گذار مانند معتزله، که مانع ثبوت صفات زائده برای خداوند متعال، عذاب قبر، شفاعت، بیرون رفتن مرتکب گناه کبیره از اسلام و رویت خداوند متعال؛ شایستگی عذر بودن را ندارد؛ زیرا ادلّهٔ کتاب و سنّت صحیح واضح و بی‌ابهام است؛ اما چنین شخصی کافر نمی‌شود؛ زیرا به قرآن یا حدیث و یا عقل تمسّک کرده است؛ از تکفیر اهل قبله نهی شده؛ اجماع بر پذیرش شهادت آن‌ها و عدم قبول شهادت کافر بر ضدّ مسلمان وجود دارد. دلیل این‌که شهادت «فرقه خطّابیه» پذیرفته نمی‌شود کفر آن‌ها نیست؛ بلکه به دلیل این‌که آن‌ها شهادت زور و ناحقّ را برای کسی که هم‌عقیده آنان است یا قسم خورده که بر حقّ است، قبول می‌کنند[5].

حرمت تکفیر نزد پیشوایان چهارگانه اهل سنّت

فقه حنفی

از ابوالحسن علیّ بن احمد فارسی نقل شده که گفته است: روایت کرده برای ما فقیه، نصیر بن یحیی که گفته است: شنیدم ابو مطیع حکم بن عبد الله بلخی می‌گفت: در مورد اصول اهل‌سنّت و جماعت از ابوحنیفه، نعمان بن ثابت پرسیدم؛ جواب داد: این‌که هیچ کسی از اهل قبله را به دلیل گناهی تکفیر نکنی، ایمان را از کسی نفی نکنی، امر به معروف و نهی از منکر کنی، بدانی هر چیز که به تو رسیده

است، می‌بایست به تو برسد، و هر چیز که به تو نرسیده، نمی‌بایست به تو برسد (ایمان به قضا و قدر الهی) و از هیچ‌کدام از اصحاب رسول خدا تبرّی نجویی[6].

کسی که به مسلمانی بگوید: ای کافر! باید تعزیر شود. آیا اگر مسلمانی اعتقاد به کفر مسلمانی داشته باشد کافر است؟ بله! اگر اعتقاد نداشته باشد خیر. به این حکم فتوا داده شده است. در «شرح وهبانیه» آمده است که اگر طرف مقابل به این ندا (ای کافر!) جواب دهد و بگوید: بله! کفر او ثابت می‌شود[7].

در «تاترخانیه» آمده است: تا زمانی که نگوید: ای کافر به خدا!، تعزیر نمی‌شود؛ چون احتمال دارد که مقصودش کافر به طاغوت بوده باشد. در کتاب «الدرّ المحتار» ادامه داده است: یا به مسلمان صالحی بگوید: ای فاسق! باز همین حکم تعزیر را دارد؛ مگر آن‌که فسقش معلوم باشد که در این‌صورت تعزیر نمی‌شود. اگر منظور گوینده اثبات فسق خالی بدون بیان سبب آن باشد؛ در دادگاه شنیده نمی‌شود و اگر سبب شرعی برای آن بیان کند، قاضی از او بیّنه نمی‌خواهد؛ بلکه از طرف مقابلش در مورد واجباتی که شناخت آن‌ها واجب است می‌پرسد؛ اگر آن‌ها را نداند فسقش ثابت می‌شود و در نتیجه نسبت دهنده فسق تعزیر نمی‌شود.

مقیّد کردن این مسأله به مسلمان، مورد اتّفاق همه فقها است؛ زیرا اگر مسلمانی به اهل ذمّه نسبت فسق بدهد تعزیر می‌شود؛ زیرا مرتکب معصیت شده است. همان‌گونه که در کتاب «البحر» آمده است: بگوید: ای کافر! یا ای یهودی! و مقصود او دشنام باشد و معتقد به کافر بودن او نباشد؛ تعزیر می‌شود ولی تکفیر نمی‌شود؛ امّا اگر معتقد به کفر مخاطب باشد، کافر می‌شود؛ زیرا اسلام را کفر پنداشته است[8].

هر کس مرتدّ شود، و تقاضای مهلت کند؛ بنابر مذهب اسلامی مستحبّ است حاکم شرع اسلام را بر او عرضه کند؛ تا شبهه او برطرف شود. واجب است –برخی گفته‌اند: مستحبّ است- سه روز زندانی شود و در هر روز اسلام بر او عرضه می‌شود؛ و چنان‌چه تقاضای مهلت نکند همان لحظه، حاکم شرع او را می‌کشد؛ مگر آن‌که امید به اسلام آوردنش داشته باشد. و هم‌چنین اگر برای بار دوم مرتدّ شد باز همین حکم را دارد ولی این‌بار شلّاق هم می‌خورد و در بار سوم به همین شکل زندانی می‌شود تا توبه‌اش آشکار شود و در صورت بازگشت به ارتداد به همین منوال عمل می‌شود[9].

در صورتی که در مورد مسلمانی شهادت به ارتداد دادند ولی او منکر آن است؛ متعرّض او نمی‌شوند.

دلیل این حکم تکذیب شاهدان عادل نیست؛ بلکه دلیلش این است که انکار ارتداد، توبه و رجوع به دین اسلام است؛ در نتیجه فقط حکم کشتن او برداشته می‌شود؛ امّا بقیه احکام مرتدّ مانند: حبط عمل، بطلان وقف، جدا شدن همسر در صورت قبول شدن توبه‌اش ثابت می‌شود و در غیر این صورت کشته می‌شود؛ مانند ارتداد به سبب ناسزا گفتن به پیامبر اکرم (صلیّ ا علیه {وآله})[10].

از ابوحنیفه و شافعی تکفیر نکردن بدعت‌گذاران اهل‌قبله ثابت شده است. دلیل حکم این است که خود آن اعتقاد کفر است و گویندهٔ آن، گوینده کفر است؛ هر چند کافر نشده است؛ بنا بر این‌که این گفتار او نتیجه به کار بردن تمام تلاشش در راه به دست آوردن حقّ باشد[11].

فقه مالکی

هیچ شخصی به دلیل گناه کافر نمی‌شود. از آن‌جایی که در کافر دانستن مرتکب گناه کبیره اختلاف وجود دارد و قول درست این است که او کافر نمی‌شود. کسی که حکم به اسلام او شده است به واسطه گناه –صغیره باشد یا کبیره- از اهل قبله بودن خارج نمی‌شود. البته به شرط آن‌که آن گناه را حلال نداند. مذهب همهٔ اهل سنّت در گذشته و حال همین است؛ به جز خوارج که گفته‌اند: هر گناهی، کبیره است و هر گناه کبیره‌ای اعمال را حبط می‌کند و مرتکب آن کافر است. و به جز معتزله که گفته‌اند: هر گناه کبیره‌ای حبط کننده عمل است و مرتکب آن جایگاهی ما بین دو جایگاه دارد؛ نه مومن نامیده می‌شود و نه کافر؛ بلکه به او فاسق می‌گویند. این نظر بنا بر مبنای آن‌ها در حسن و قبح عقلی است[12].

در مورد حکم شهادت به کفر یک مسلمان تفصیل وجود دارد. قاضی به حرف شاهد مبنی بر کفر مسلمان بسنده نمی‌کند؛ بلکه باید دلیل کفر او را هم به صورت شفّاف و نه به صورت مجمل بیان کند؛ به این صورت که بگوید: به دلیل فلان گفتار یا کردارش کافر شده است؛ زیرا این احتمال وجود دارد که شاهد اعتقاد داشته باشد فعلی که از آن مسلمان سر زده کفر است در حالی‌که در واقع این چنین نباشد. واجب است که مرتدّ –هر چند برده یا زن باشد- سه روز و شب از روز ثبوت کفرش -نه از روز شهادت به کفرش و یا روزی که او را به محکمه برده‌اند- توبه داده می‌شود و او گرسنه و تشنه نگه داشته نمی‌شود؛ بلکه از مال خودش به او طعام و آب داده می‌شود. از مال او به فرزند و همسرش نفقه داده نمی‌شود؛ زیرا اموالش توقیف شده و به سبب ارتدادش معسر به حساب می‌آید. نباید چنین شخصی زده شود؛ هر چند توبه نکرده باشد. اگر توبه کرد رها می‌شود و در غیر این صورت با شمشیر کشته می‌شود و با جزیه رها نمی‌شود و به بردگی هم گرفته نمی‌شود[13].

شخص مرتدّ مادامی که توبه نکرده است سه روز بدون گرسنگی، تشنگی و مجازات توبه داده می‌شود؛ در صورتی که توبه کرد رها می‌شود و در غیر این صورت کشته می‌شود. پیامبر اکرم(ص) فرمود: «هر کس دین خود را تغییر دهد او را بکشید». مالک گفته است: این دستور پیامبر در مورد کسی است که از اسلام به دین دیگری رفته است نه کسی که از دینی غیر از اسلام به غیر اسلام رفته است.

نظر عمر و غیر او مبنی بر توبه دادن سه روزه مرتدّ به دلیل این فرمایش خداوند متعال است: {قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا }[14]. از مالک در مورد این گفتهٔ عمر سوال شد: «هان! سه روز او را حبس می‌کنید و در هر روز به او یک قرص نان می‌دهید». مالک گفت: «اشکالی ندارد ولی اجماعی بر آن نیست». مالک گفته است: «اگر مرتدّ توبه کند توبه‌اش پذیرفته می‌شود و حدّی بر او در مورد رفتار او در زمان مرتدّ بودنش نیست.

از «ابن‌شاس» نقل شده که گفته است: «عرضه کردن توبه بر مرتدّ واجب است

و در نصّ آمده است که سه روز به او مهلت داده می‌شود». مالک گفته است: در زمان توبه دادن، گرسنگی و تشنگی دادن به او و مجازاتش در صورت توبه کردن را در متون دینی نیافتم[15].

فقه شافعی

شافعی گفته است: هیچ کس از اهل‌قبله تکفیر نمی‌شود؛ به استثنای مجسّمه (قائل به جسمانی بودن خداوند متعال) و منکر علم خداوند متعال به جزئیات[16].

(کتاب توحید) نخستینِ واجبات، شناخت پروردگار، اعتقاد به واجب الوجود بودن او، یکتا بودنش، قدیم بودن او، شبیه نداشتن او، مَثَل و مِثل نداشتن. خداوند متعال با اسما و صفات ذاتیش و علم جزئی و کلّی خود به امور، لا یزالی است. اعتقاد به این‌که خداوند متعال رسولانش را به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاده است تا حجّت تمام شود و راه درست آشکار شود. ایمان به قدر، خوب و بدش، شیرین و تلخش، ایمان به غیب و هر آن‌چه از دیدگان ما پنهان است و خداوند راستگو از آن‌ها خبر داده است: از احوالات برزخ، حشر، جزا، عقاب، بهشت و دوزخ. کسی از اهل قبله را نباید به دلیل ارتکاب گناهی تکفیر و او را جاویدان در جهنّم بدانیم. از مشاجرات و نزاع‌های میان صحابه دست برداریم و حرف‌های درست آن‌ها را با احسان توجیه کنیم. خداوند ما و آن‌ها را در بهشت‌های خود منزل دهد[17]!

«متولّی» گفته است: چنان‌چه مسلمانی بگوید: ای کافر! بدون آن‌که آن را توجیه کند کافر می‌شود؛ زیرا او اسلام را کفر نامیده است. تصمیم قطعی به کافر شدن در آینده، موجب کفر در زمان حال است؛ هم‌چنین تردید داشتن در این‌که در آینده کافر می‌شود یا نه، سبب کفر در زمان حال است؛ هم‌چنین معلّق کردن کفر به کاری در آینده باعث کفر در زمان حال می‌شود؛ مثل این‌که بگوید: اگر مالم یا فرزندم از بین برود؛ یهودی یا نصرانی می‌شوم. او گفته است: رضایت به کفر باعث کافر شدن می‌شود؛ حتّی اگر کافری که می‌خواهد مسلمان شود از او بخواهد کلمه توحید را به او تلقین کند؛ و او این کار را نکند یا به او اشاره کند که اسلام نیاورد و یا به مسلمانی اشاره کند که مرتدّ شود؛ او کافر است؛ بر خلاف زمانی که به مسلمانی بگوید: خداوند ایمان را از او بگیرد! یا به کافری بگوید: خداوند ایمان را روزیش نکند؛ این دو مورد کفر نیست؛ چون مصداق رضایت به کفر نیست؛ بلکه او را نفرین کرده که مجازاتش تشدید شود. البته قاضی حسین در «الفتاوی» وجه ضعیفی را آورده که هر کس به مسلمانی بگوید: خدا ایمانش را سلب کند! کافر می‌شود[18]. و الله اعلم.

اگر فردی به مسلمانی بگوید: ای کافر! بدون آن‌که آن را توجیه کند کافر شده است؛ زیرا اسلام را کفر نامیده است[19].

فقه حنبلی

تکفیر مسلمان به دلیل گناهی که مرتکب شده یا اشتباهی که انجام داده است؛ مانند مسائلی که اهل قبله در مورد آن‌ها با هم اختلاف و نزاع دارند. خداوند متعال می‌فرماید: {آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَكَ رَبَّنا وَ إِلَيْكَ الْمَصيرُ }[20]. در روایت صحیحی ثابت شده است که خداوند متعال این دعا را مستجاب کرد و خطاهای مسلمانان را بخشید. خوارج از دین برگشته‌ای که پیامبر اکرم(ص) به پیکار با آن‌ها دستور داده و امیر المومنین علیّ بن ابی‌طالب یکی از خلفای راشدین با آن‌ها جنگیده؛ و پیشوایان دین از صحابه و تابعین پس از آن‌ها بر پیکار با آن‌ها اتّفاق‌نظر دارند؛ را هیچ‌وقت علیّ بن ابی‌طالب، سعد بن ابی وقّاص و دیگران از صحابه تکفیر نکردند؛ بلکه با وجود پیکار با آن‌ها، آن‌ها را مسلمان قلمداد کردند و حتّی بر اساس این‌که خون هدر آن‌ها را بریزند با آن‌ها پیکار نکردند؛ بلکه بر اموال مسلمانان حمله کردند؛ امیر المومنین علیّ بن ابی‌طالب برای دفع ستم آن‌ها با آن‌ها جنگید؛ نه به دلیل کافر بودنشان، بر همین اساس حریم آن‌ها را به اسارت نگرفت و اموالشان را به غارت نبرد[21]. اگر آن‌هایی که گمراهیشان با نصّ و اجماع ثابت شده است؛ با وجود

امر خدا و رسولش به پیکار با آن‌ها؛ تکفیر نشدند؛ پس وضعیّت طوایف مختلفی که حقّ بر آن‌ها مشتبه شده است در مسائلی که افراد داناتری از آن‌ها هم به اشتباه افتاده‌اند؛ وضعیت چگونه خواهد بود؟! هیچ‌یک از این طوایف حق ندارد دیگری را تکفیر کند و مال و ریختن خونش را حلال بشمرد؛ هر چند در آن‌ها بدعت قطعی باشد؛ پس اگر تکفیر کننده خودش بدعت‌گذار باشد وضعیّت چگونه خواهد بود؟! گاهی، بدعت این‌ها غلیظ‌تر است. غالبا این افراد به حقایق موضوعات اختلافی جاهل هستند[22].

ناسزا گفتن دو حالت دارد؛ یا ناسزایی است که موجب نقص در دین طرف مقابل می‌شود؛ مانند این‌که به او ناسزای کفرآمیز بدهد و او را کافر بداند. این از بدترین ناسزاها است؛ و همانی است که پیامبر اکرم به آن اشاره کرده است؛ آنجا که فرموده: هنگامی که فردی به برادر مسلمانش بگوید: ای کافر! اگر همان‌گونه که می‌گوید باشد که هیچ و گر نه به سوی خودش بر می‌گردد؛ پناه بر خدا! این، بزرگ‌ترین ناسزا است. ناسزا گفتن با ایرادی دینی که موجب خروج او از دین اسلام می‌شود[23].

فرد، به دلیل گفتن: ای کافر! ای منافق! ای دزد! ای لوچ! ای گنگ! ای کور! ای فلج! ای پسر زمین‌گیر کور لنگ! ای سخن‌چین! ای حروری! (منسوب به حروریه یکی از فرقه‌های خوارج) تعزیر می‌شود[24].

اقوال علما، فقها، مفسّرین و محدّثین اهل‌سنّت در بر حذر داشتن از تکفیر

علمای مسلمان سنگینی هزینه تکفیر مسلمان را درک کرده‌اند؛ پس اجماع کرده‌اند که جز با دلیل قاطع تکفیر جایز و قابل دفاع نیست؛ زیرا شهادت به کفر بر انسان موحّد از بزرگ‌ترین دروغ‌ها، ستم‌ها و تهمت‌ها است. شیخ الاسلام تقی الدین سبکی می‌گوید: اقدام کردن به تکفیر مومنان بسیار سخت است. هر کس که در قلبش ایمانی وجود دارد؛ تکفیر اهل هوا و هوس و بدعت‌ها را با وجود گفتن لا اله الّا الله محمّد رسول الله را بزرگ می‌شمارد. تکفیر امر وحشتناک و پر خطری است... الخ. او دربارة گران و خطرناک بودن تکفیر زیاد سخن گفته است[25].

شوکانی گفته است: بدان! شایسته نیست برای مسلمانی که ایمان به خدا و روز جزا دارد اقدام به حکم بر فرد مسلمانی به خروج او از دین اسلام و ورود او در کفر کند؛ مگر آن‌که برهانی روشن‌تر از

خورشید داشته باشد. در احادیث رسیده از طریق گروهی از صحابه ثابت شده است: «هر کس به برادر دینیش بگوید: ای کافر! به یکی از آندو بر می‌گردد». در این احادیث و مانند این‌ها بزرگ‌ترین موعظه‌گر و مانع از شتاب در تکفیر وجود دارد[26].

ابن‌حزم معتقد است که شایسته است برهان مطلوب برای حکم به کفر مسلمان، هم‌طراز برهانی باشد که اسلامش با آن ثابت شده است؛ بر این اساس نام اسلام از فرد مسلمان جز با نصّ یا اجماع برداشته نمی‌شود؛ «حقّ این است که هر کس عقیده اسلام برای او ثابت شده است تنها با نفی نصوص یا اجماع از بین می‌رود؛ امّا با ادّعا و تهمت، خیر. پس واجب است که کسی را به دلیل گفته‌اش تکفیر نکرد؛ مگر آن‌که گفته‌اش مخالف با کلامی باشد که نزد او صحیح است که خداوند متعال یا رسول خدا آن را گفته‌اند. پس اجازه ارتکاب خلاف خداوند متعال و رسولش را طلب می‌کند. خواه در عقاید دینی باشد یا در فرقه‌ای باشد و یا در فتوایی؛ و خواه آن‌چه از رسول خدا صحیح است از طریق اجماع نقل شده باشد یا به نحو تواتر و یا خبر واحد. مانند همین کلام باقلانی گفته است: «مسلمان تکفیر نمی‌شود به واسطه گفته‌ای و یا نظری؛ مگر آن‌که مسلمانان اجماع کنند که این فرد کافر است و دلیلی بر آن وجود دارد در نتیجه حکم به کفر او می‌شود.

ابن‌تیمیه می‌گوید: هیچ‌کس حقّ ندارد یکی از مسلمانان را تکفیر کند؛ هر چند اشتباهی از او سر زده باشد؛ تا این‌که حجّتی بر آن اقامه شود و راه برای او تبیین شود. هر کس به یقین ایمانش ثابت شده باشد، با شکّ از بین نمی‌رود. بلکه تنها پس از اقامه حجّت و برطرف شدن شبهه زایل می‌شود. گفته دیگری که مانند همین قول موافق احتیاط و سالم از این مصیبت است، گفته ابن‌عبد البرّ است: «از دیدگاه صحیح که معارضی ندارد؛ هر کس عقیده اسلام برایش در وقتی ثابت شده باشد با اجماعی از سوی مسلمانان؛ سپس گناهی مرتکب شود یا تاویل و توجیهی کند؛ اختلاف کرده‌اند پس از این گناه و توجیه، در خروجش از اسلام؛ اختلاف مسلمانان پس از اجماعشان معنایی ندارد که حجّتی باشد برای خروج او از اسلام. از اسلامی که با اجماع ثابت شده است جز با اجماعی دیگر یا سنّت ثابت بدون معارض نمی‌توان بیرون رفت[27].

اهل‌سنّت و جماعت که اهل فقاهت و حدیث هستند اتّفاق‌نظر دارند که هیچ‌کس به واسطه گناهی ـ هر چند

کبیره باشد ـ از اسلام بیرون نمی‌برد. اهل بدعت‌ها با اهل سنّت و جماعت مخالفت کرده‌اند. پس واجب این است که جز کسی که همگان اجماع بر تکفیرش دارند، کافر شمرده نشود یا بر تکفیر او دلیلی آورده شده باشد که معارضی از کتاب یا سنّت نداشته باشد. «ابن‌نجیم» از طحاوی و دیگر علمای حنفی قولشان را نقل کرده است که مسلمان جز با امری که یقینا کفرش را ثابت می‌کند از اسلام خارج نمی‌شود: «یقین کند که مرتدّ شده است به آن حکم کند و در موردی که ارتداد مشکوک است حکم به آن نمی‌شود؛ زیرا اسلام ثابت شده با شک زائل نمی‌شود و اسلام علوّ دارد. شایسته است برای عالمی که این داوری پیش او آورده شده است؛ مبادرت به تکفیر اهل اسلام نکند[28].

زرکشی می‌گوید: «باید متوجّه بود و از کسی که مبادرت به تکفیر می‌کند بر حذر بود... باید از کفر او ترسید؛ زیرا مسلمانی را تکفیر کرده است».

غزالی می‌گوید: چیزی که سزاوار است طالب علم متمایل به آن باشد این است که از تکفیر تا جایی که راه دارد احتراز کند؛ زیرا مباح شمردن ریختن خون و اموال نمازگزاران رو به قبله و تصریح‌کنندگان به «لا اله الّا الله محمّد رسول الله» اشتباه است، و اشتباه در رها کردن هزار کافر در زندگی (نکشتن آن‌ها) آسان‌تر از خطای در ریختن قدر خون حجامتی از خون مسلمان است. او می‌گوید: توصیه من این است که زبانت را از اهل قبله تا می‌توانی نگه دار! تا زمانی که می‌گویند: «لا اله الّا الله محمّد رسول الله» و آن را نقض نکرده‌اند. زیرا تکفیر خطر دارد؛ در حالی‌که سکوت خطری ندارد.

ابن‌نجیم حرص و اصرار اهل علم بر عذر آوردن برای مسلمان و نشتافتن آن‌ها به سوی تکفیر مسلمانان را نقل می‌کند؛ هر چه هم که شبهه‌ای که باعث ارتکاب کار تکفیر زا شده؛ سست باشد. می‌گوید: در «الفتاوی الصغری» آمده است که کفر مسأله بزرگی است؛ پس من تا زمانی که روایتی را می‌یابم که فرد بر طبق آن کافر نیست به سوی تکفیر او نمی‌روم.

می‌گوید: در خلاصه و غیر آن: اگر در موردی چند احتمال و دلیل موجب تکفیر وجود داشت و یک دلیل هم

تکفیر را منع می‌کرد؛ بر مفتی واجب است که به دلیلی که تکفیر را منع می‌کند متمایل شود؛ زیرا نسبت به مومن باید حسن‌ظنّ داشت. سپس ایشان چکیده نظر خود را می‌آورد و می‌گوید: مطلبی که برای من محرز شده این است که تا زمانی که امکان حمل کلام و عمل مسلمان بر محمل نیکویی وجود دارد یا در کفر او اختلاف است هر چند به دلیل روایت ضعیف؛ فتوای به تکفیر یک مسلمان داده نمی‌شود؛ بر این اساس همه الفاظ کفرآور که در روایات آمده است فتوای به کفر به واسطه آن‌ها نمی‌شود و من خودم را ملزم کرده‌ام که به هیچ وجه فتوای به تکفیر ندهم.

ملیباری اجماع علمای قدیم و جدید را بر احتیاط و صبر در این مسأله نقل کرده است: «شایسته است برای مفتی که تا می‌تواند در حکم به تکفیر احتیاط کند؛ زیرا خطر آن عظیم است و غالبا عوام مردم قصد کفرگویی ندارند. پیشوایان ما در قدیم و جدید هم‌چنان بر این نظر هستند.

علمای اسلام، گروه‌گروه و تک‌تک بر خطرناک بودن اعتقاد به کفر مسلمان با هم اتّفاق‌نظر دارند؛ و معتقدند اشتباه در نسبت دادن مسلمان به کفر از بزرگ‌ترین ظلم‌ها و مایه خسران است. اصل در مورد مسلمان سلامت او از کفر است. اسلام برای او به یقین ثابت شده است؛ پس تنها با یقین زائل می‌شود. پایین‌تر از یقین را با حسن‌ظنّ، عذرجویی و پوشیده نگه‌داشتن دفع می‌کنیم؛ بدون آن‌که به سراغ تکفیر مسلمان به استناد روایات ضعیف برویم؛ دلیل این نظر، احتیاط در دین و حفظ ناموس، آبرو و خون مسلمانان است.

«نووی» گفته است: محدثان، فقها و متکلّمان اهل سنّت اجماع دارند که مومنی که حکم به اهل‌قبله بودن او شده است و در آتش جهنّم خلود ندارد؛ کسی است که با قلب خود به اسلام اعتقاد محکم و خالی از شکّ و تردید دارد و شهادتین را بر زبان آورده است؛ پس اگر بر یکی از این‌ها بسنده کند از اهل‌قبله نیست؛ مگر آن‌که به دلیل عیبی در زبانش نتواند شهادتین را بر زبان آورد که در این صورت مومن است.

ملّا علی قاری گفته است: اجماع بر ایمان کسی منعقد شده است که با قلبش آن را تصدیق کند و با زبانش به آن اقرار کند؛ مگر آن‌که مانعی مانند: گنگی و مانند آن جلوی اقرار زبانی او را بگیرد.

ابوالحسن مالکی گفته است: چه نیکوست آن‌چه عیاض گفته است!: اگر اعتقاد و نطق وجود داشته باشد به اجماع او مومن است و در صورت نبودِ آن‌دو به اتّفاق کافر است. اگر اعتقاد وجود داشته باشد ولی مانعی از نطق باشد؛ او بنا بر مشهور مومن است؛ و اگر فقط نطق زبانی ایمان باشد او در صدر اسلام منافق بوده است و الأن زندیق و کافر[29].

ابن ابی العزّ حنفی گفته است: اجماع کرده‌اند که اگر شخصی با قلبش ایمان را تصدیق کند ولی با جوارحش عملی ایمانی را انجام ندهد؛ او عصیان کنندهٔ خدا و رسولش و مستحقّ عذاب است.

ابن‌حزم گفته است: هر کس با قلبش ایمان داشته باشد و با زبانش صحبت ایمانی کند؛ موفّق به ایمان شده است؛ خواه بتواند استدلال کند یا نتواند؛ در نزد خدا و مسلمانان مومن است. هر کس همهٔ اعمال ایمانی را ضایع کند؛ او مومن گنهکار و ناقص الایمان است ولی کافر نیست[30].

ابوحامد غزالی می‌گوید: کفر، حکمی شرعی مانند: بردگی و حرّیّت است؛ زیرا معنای آن مباح کردن خون و حکم به جاودانگی در آتش جهنّم است. مدرک این حکم شرعی است؛ یا با نصّ فهمیده می‌شود و یا با قیاس منصوص. قاضی عیاض تاکید می‌کند که کشف اشتباه و ابهام در آن، جایش شرع است و عقل در این زمینه مجالی ندارد. ابن‌تیمیه می‌گوید: کفر، حکمی شرعی است که از صاحب شریعت دریافت شده است. گاهی از اوقات با عقل درستی گفتار و خطای آن دانسته می‌شود؛ ولی هر موردی که از نظر عقل اشتباه

است، در شرع، کفر نیست؛ همان‌گونه که هر آن‌چه در دیدگاه عقل درست است در دیدگاه شرع معرفت نسبت به آن واجب نیست. ابن‌وزیر می‌گوید: تکفیر حکم نقلی (سمعی) محض است و عقل هیچ مدخلیّتی در آن ندارد. او می‌گوید: «دلیل بر کفر و فسق، فقط نقلی قطعی است[31]».

در کتاب «الفتاوی الصغری» آمده است: «کفر، مسألة بزرگی است. من تا زمانی که روایتی مبنی بر کافر نبودن فردی را نیابم هیچ مومنی را کافر نمی‌کنم... الخ»

در خلاصه و غیر آن آمده است که چنان‌چه در مسأله‌ای چند دلیل وجود دارد که تکفیر را واجب می‌کنند و یک دلیل هم وجود دارد که آن را منع می‌کند؛ بر مفتی واجب است به دلیل حسن‌ظنّ داشتن به مسلمان به دلیلی که کفر را منع می‌کند متمایل شود. در «البزّازیّه» اضافه کرده است: مگر آن‌که آن طرف تصریح به قصد مسبّب و دلیل کفر کند که در این‌صورت دیگر تاویل و توجیه برایش نفعی ندارد.

در کتاب «تاترخانیّه» آمده است: «با احتمال، تکفیر صورت نمی‌گیرد؛ زیرا کفر آخرِ مجازات است؛ و نهایت جنایت را می‌طلبد و با احتمال نهایتی در کار نیست».

در «البحر» از «الجامع الصغیر» نقل کرده است: چنان‌چه فرد کلمة کفرآمیزی را عمدا بر زبان بیاورد ولی اعتقادی به آن کفر نداشته باشد؛ برخی از اصحاب ما می‌گویند: کافر نمی‌شود؛ زیرا کفر متعلّق به ضمیر و باطن و قلب انسان است و در این‌جا ضمیر او با کفر گره نخورده است. برخی دیگر می‌گویند: کافر می‌شود. این نظر، از دیدگاه من درست است؛ زیرا او دینش را کم‌بها دانسته است. سپس در «البحر» گفته است: نتیجه آن‌که هر کس از روی شوخی یا بازی به کلام کفرآمیزی تکلّم کند؛ نزد همه کافر است و عقیده‌اش معتبر نیست؛ همان‌گونه که در «الخانیة» به آن تصریح کرده است؛ و هر کس از روی اشتباه یا اجبار به آن تکلّم کند؛ نزد همگان کافر نیست؛ و هر کس عامدانه و عالمانه به آن

تکلّم کند در نزد همه کافر شده است. هر کس از روی اختیار و در حالی‌که جهل به کفر بودن آن کلام دارد؛ آن را بر زبان بیاورد در مورد کفر چنین شخصی اختلاف وجود دارد.

شیخ محمّد عبده گفته است: «از جمله اصول دین اسلام، دوری از تکفیر است. چیزی که میان مسلمانان مشهور شده است و از قواعد احکام دین آن‌ها دانسته می‌شود این است که؛ هر گاه کلامی از گوینده‌ای صادر شد که از صد احتمال کفر در آن داده می‌شد و یک احتمال ایمان وجود داشت بر ایمان حمل می‌شود و حمل آن بر کفر جایز نیست.

شیخ محمّد راغب از ابوحامد غزالی از کتاب «التفرقة بین الإسلام والزندقة» او نقل کرده که گفته است: توصیه آن است که زبانت را تا جایی که امکان دارد از اهل قبله نگه دار؛ تا زمانی که می‌گویند: لا اله الّا الله محمّد رسول الله و آن را نقض نکرده‌اند. نقضش به این است که دروغ بر پیامبر را با عذر یا بی‌عذر تجویز کنند.

غزالی گفته است: چگونه به کسی که ایمان به خدا و روز جزا دارد و خدا را با گفتارش که او را تنزیه می‌کند و عملی که قصد می‌کند با آن خدا را با اخلاص و با آن ایمانش را افزایش می‌دهد و معرفت به خداوند متعال پیدا می‌کند و سپس خداوند متعال به او اکرام می‌کند و زمینة دستیابی بیشتر را به او می‌دهد و رضایت خود را به او اعلام می‌کند؛ آن‌وقت کسی بدون دلیل شرعی او را تکفیر می‌کند و این، مقیاس کار قرار نمی‌گیرد؛ ایمان از او بیرون نمی‌رود مگر با رها کردن آن و اعتقاد به آن‌چه با موجودیّت ایمان سازگار نیست[32].

حسن ظنّ در ایمان شخص (حنفیّه)

اگر کافری در مسجدی نماز خواند؛ خواه به عنوان امام جماعت، یا ماموم یا فرادی؛ این کار او اسلامش محسوب می‌شود.

ابوحنیفه گفته است: چنان‌چه کافر نماز جماعت بخواند، این کار اسلام او را نشان می‌دهد، خواه امام باشد یا ماموم. و اگر به صورت فرادی نمازش را بخواند، اگر در مسجد باشد اسلام او ثابت می‌شود؛ در یکی از روایاتی که از ابوحنیفه نقل شده است؛ و اگر در غیر مسجد باشد، اسلامش ثابت نمی‌شود؛ ابوحنیفه به این آیه شریفه استدلال کرده است: { إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ }. در این آیة شریفه آبادانی مساجد، نشانه‌ای بر ایمان دانسته شده است. آبادانی مسجد، آبادانی ساختمانی نیست؛ بلکه آبادانی آن با خواندن نماز در آن است[33].

به روایت انس بن مالک از پیامبر اکرم(ص) ایشان فرمود: «هر کس رو به قبله ما کند، نماز ما را بخواند و ذبیحه ما را بخورد؛ حکم ما یکی است». در روایت دیگری آمده است: «او مسلمان است؛ و با ما در همه احکام شریک و مشترک است». معنای هر دو روایت یکی است. پیامبر فرمود: هر کسی را که دیدید ملازم مسجد است؛ پس شهادت به ایمان او بدهید. فرمود: آگاه باشید که من از کشتن نمازگزاران نهی شده‌ام؛ حال که با نماز خون او از ریخته شدن حفظ شده است واجب است که حکم به اسلام طرف شود. و فرمود: فاصله بین کفر و ایمان، ترک نماز است.

نتیجه

از آراء پیشوایان چهارگانه اهل‌سنّت و فقها، مفسّران و محدّثان آن‌ها که در مطالب گذشته ارائه شد؛ برای ما آشکار می‌شود که پدیده تکفیر که امّت اسلامی ما در این زمانه به آن مبتلا شده است که عصمت و مصونیت مسلمانان را از بین برده و خون‌ها و اموال و دیار آن‌ها را مباح شمرده است؛ هیچ پایه و اساسی در نظریّات مجتهدان ندارد؛ جز در خوارج که پسر عموی پیامبر اکرم(ص) و یکی از ده نفر بشارت داده شده به بهشت (عشرة مبشّره)، یعنی حضرت علی (کرّم الله وجهه) را تکفیر کردند.

خوارج نخستین گروهی هستند که در ورطه تکفیر افتادند؛ زیرا آن‌ها در مسأله حکمیّت (لا حکم الّا ﷲ) حضرت را تکفیر کردند و کافر خواندند؛ زیرا او به حکمیّت میان ایشان و اهل شام رضایت دادند. حضرت فرمود: مقصود خوارج از کلام (لا حکم الّا ﷲ) کلام حقّی است که اراده باطل از آن شده است.

خوارج هم‌چنین حکم به کافر بودن مرتکب گناه کبیره کردند. بر گمراهی این گروه و صحبت کردن آن‌ها در مورد خدا و رسولش از روی غیر علم، فتنه‌ها و اختلافات و نزاع‌هایی مترتّب شد. خون‌ها ریخته شد. حرمت‌ها هتک شد. مسلمانان از آغاز آن تا به الآن آثار مخرّب آن دردهای بزرگ و محنت‌های فراوان را تحمّل کرده‌اند. هم‌چنین برخی از گروه‌های اسلامی در زمان حاضر قائل به تکفیر حاکمان مسلمانان و جوامع اسلامی هستند و دعوت به شورش علیه آن‌ها می‌کنند. این گروه‌ها با این مسلک فکری و عملی به نقاط مشترکی با خوارج رسیده‌اند؛ از جمله: تکفیر مرتکبین گناه کبیره، دعوت به شورش بر زمامداران و برانگیختن فتنه‌ها در صفوف مسلمانان. از دلایل گمراهی صاحبان این گفته‌ها و باورها فهم نادرست آن‌ها مانند خوارج از این فرمایش الهی است: {وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ}[34]. آن‌ها کفر در این‌جا را به خروج از دین تفسیر کرده‌اند؛ و فرقی میان کسانی که در آن واقع شده‌اند؛ و اصحاب آیین‌های دیگر که از دین اسلام خارج شده‌اند نیست. آن‌ها در مورد این آیه به فهم صحابه رسول خدا و گفته‌های پیشوایان معتبر در این زمینه و نه به معنای لفظ «کفر» در زبان عربی مراجعه نکرده‌اند. این مسأله ضرورت آگاه بودن مبلّغان از قرآن کریم و سنّت پیامبر و گفته‌های سلف صالح و معانی و مدالیل الفاظ عربی در متون کتاب و سنّت را مورد تاکید قرار می‌دهد. لفظ «کفر» در این آیه فقط بر یک معنا (خروج از دین)، دلالت نمی‌کند. این لفظ مانند لفظ «ظلم» و «فسق» در این دو آیه کریمه است: {وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ}[35] { وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ }[36]. وصف به ظلم یا فسق به معنای خروج افرادی که متّصف به آن‌ها هستند از اسلام نیست؛ هم‌چنین، اتّصاف به مبدأ کفر به معنای خروج از دین نیست.

یکی از نویسندگان که نسبت به خطرناک بودن تکفیر هشدار می‌دهد؛ گفته است: خلاصة حرف در مورد مباحث مرتبط با فتنة تکفیر -که امتداد همان شیوة خوارج است- که برخی از گروه‌ها و طوایف در حال حاضر در آن افتاده‌اند این است که شایسته است همه مبلّغان از واقع شدن در آن بر حذر باشند و هر مبلّغی باید روش سلف صالح و ضوابطی را که باید به هنگام اطلاق کلمة «کفر» بر یکی از مردم مراعات کرد را بداند؛ از جمله مهم‌ترین آن‌ها این است: تکفیر نکردن مسلمان به دلیل ارتکاب گناهان کبیره و صغیره: حکم به ارتداد چنین شخصی نمی‌شود تا این‌که از او کاری سر بزند که شهادتین او را نقض و باطل کند. باید چنان‌چه از مسلمان عملی سر زد که موجب حکم به ارتداد او می‌شود حجّت را بر او

تمام کرد و شبهاتش را برطرف کرد. علامت اسلام کافر بر زبان آوردن شهادت «لا اله الّا ا» و «محمّد رسول ا» و اقرار قلبی او به مقتضای این دو شهادت است.

از جمله نکاتی که باید در اینجا به آن توجّه کرد این است که احکام مرتبط با مردم بر مبنای ظاهر آنها جاری میشود؛ امّا داوری در مورد باطن مردم به دست خداست. عمر بن خطّاب گفته است: مردمی در عهد رسول خدا وحی را میگرفتند و الآن وحی قطع شده است؛ الآن من بر مبنای آنچه از شما ظاهر است با شما برخورد میکنم. هر کس برای ما خیری را آشکار کند به او امنیّت میدهیم و او را نزدیک خودمان میگردانیم؛ در باطن او ما سهمی نداریم؛ خداوند به حساب آن رسیدگی میکند. هر کس برای ما بدیای را آشکار کند به او امان نمیدهیم و او را تصدیق نمیکنیم؛ هر چند بگوید: باطنش خوب است.

معنای حرفش این نیست که حکم به کفر او میشود؛ تا مادامی که مرتکب کاری نشده باشد که از طرف خدا حکم به کفر او شود. روش سلف صالح همینگونه بوده است. بر طبق ظاهر حکم میکنند و خداوند بر نهانها و باطن افراد اشراف و احاطه دارد. سلف صالح در امر تکفیر بسیار احتیاط میکردند. نصوص را در کنار یکدیگر قرار میدهند و بدون افراط یا غلوّ یا زیادهروی آن را تفسیر میکنند.

.....

[1]. الدرّ المختار، ج 4.

[2]. البحر الرائق شرح کنز الدقائق، ج2، ص 85.

[3]. الإیمان حقیقته، ج 1، ص 139.

[4]. البحر الرائق شرح کنز الدقائق، ج2، ص 84..

[5]. ابنعابدین، ردّ المحتار علی الدرّ المحتار، ج 4، ص 244

[6]. ابوحنیفه، الشرح المیسّر علی الفقهین الأبسط والأکبر، ج 1، ص 76.

[7]. الدرّ المختار، ج 4.

[8]. مجمع الأنهر في شرح ملتقى الأبحر، ج4ص214.

[9]. الدرّ المختار، ج 4.

[10]. منبع پیشین.

[11]. زين الدين بن ابراهيم بن محمّد (ابن‌نجم)، البحر الراتق شرح كنز الدقائق، ج 1، ص 364.

[12]. الفواكه الدواني على رسالة ابن أبي زيد القيرواني، ج 1، ص 374.

[13]. الشرح الكبير، ج 4.

[14]. انفال/38.

[15]. التاج والإكليل لمختصر خليل، ج 2.

[16]. شافعى، الأشباه والنظائر.

[17]. التذكرة.

[18]. نووى، روضة الطالبين وعمدة المفتين، ج 3.

[19]. تقى الدين ابوبكر بن محمّد حسينى حصنى دمشقى شافعى، كفاية الأخيار في حلّ غاية الاختصار، ج 2.

[20]. بقره/285.

[21]. بحث في التكفير، ج 1، ص 12.

[22]. منبع پیشین.

[23]. محمّد بن محمّد مختار شنقیطی، شرح زاد المستقنع، ص 226.

[24]. کشاف القناع عن متن الإقناع، ج 2، ص 6.

[25]. الإیمان والکفر في الکتاب والسنّة، ج 1، ص 49.

[26]. الملخّص الفقهي، ج 2، ص 237.

[27]. د. منقذ بن محمود سقار، التکفیر وضوابطه، ج 1، ص 12.

[28]. همان.

[29]. الغلوّ في التکفیر، ج 1، ص 14.

[30]. همان.

[31]. منقذ بن محمود سقار، التکفیر وضوابطه.

[32]. آراء علماء المسلمین في التقیة والصحابة وصیانة القرآن الکریم، ج4ص7

[33]. ابو الحسن ماوردی، الحاوي الکبیر.

[34]. مائده/44.

[35]. مائده/45.

[36]. مائده/47.

منبع: مجموعه مقالات کنگره جهانی جریان‌های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام به نقل از پایگاه تخصصی وهابیت پژوهی و جریان های سلفی